

Rafi b. Herseme (170083)

مبشر بن رافع بن لیث نیز پیش از استقرار دولت سامانیان (حک: ۲۶۱-۳۸۹) در بخارا، مدتی بر این شهر حکم راند (ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۸۰-۲۸۱؛ حمدالله مستوفی، ص ۲۷۰؛ شاه حسین بن غیاث الدین محمد، ص ۵۴، ۵۷؛ نیز بیهقی، ص ۵۴۲). در سمرقند، بنایی به نام قصر رافع وجود داشت که گفته می‌شد از بناهای رافع بن لیث بوده‌است و افراد منسوب به آن را قصری می‌گفتند (سمعانی، ج ۴، ص ۵۱۳-۵۱۴؛ یاقوت حموی، ذیل «قصر رافع»).

منابع: ابن اثیر؛ ابن اعثم کوفی، کتاب الفتح، چاپ علی شیری، بیروت ۱۴۱۱/۱۹۹۱؛ ابن جوزی؛ ابن حزم، جمهره انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد هارون، قاهره [۱۹۸۲]؛ ابن خلدون؛ بیهقی؛ مؤرخین بن علی توحی، کتاب الفرج بعد السدة، چاپ عبود شالچی، بیروت ۱۳۹۸/۱۹۷۸؛ محمد بن عبدوس جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتاب، چاپ مصطفی سقا، ابراهیم ابیاری، و عبدالحفیظ شلی، قاهره ۱۳۵۷/۱۹۳۸؛ مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه، ترجمه تفویم التواریخ: سالشمار وقایع مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ ه.ق، از مترجمی ناشناخته، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۷۶ ش؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده؛ خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، چاپ مصطفی نجیب فواز و حکمت کثلی فواز، بیروت ۱۴۱۵/۱۹۹۵؛ احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، چاپ عبدالمنعم عامر، قاهره ۱۹۶۰، چاپ افسس قم ۱۳۶۸ ش؛ سماعی؛ شاه حسین بن غیاث الدین محمد، احیاء الملوک، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۸۳ ش؛ طبری، تاریخ (بیروت)؛ العیون والحداثق فی اخبار الحقائق، ج ۳، چاپ دخویه، لیدن: بریل، ۱۸۷۱، چاپ افسس بغداد [بی تا]؛ عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ گردیزی، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ مسعودی، مروج (بیروت)؛ مسکویه؛ محمد بن جعفر نوشی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ عمر بن محمد نسفی، القند فی ذکر علماء سمرقند، چاپ یوسف الهادی، تهران ۱۳۷۸ ش؛ یاقوت حموی؛ یعقوبی، تاریخ؛

Vasily Vladimirovich Barthold, *Turkestan down to The Mongol invasion*, [English translation], London 1977.

/ ستار عودی /

رافع بن هرثمه، سردار ایرانی که مدتی به نام طاهریان بر خراسان ولایت یافت. نام پدرش نومرد /تومرد بود، اما به لحاظ شهرت ناپدری‌اش (هرثم بن اَعْتِن*)، رافع به وی منسوب شد (ابن خلکان، ج ۶، ص ۴۲۵ و پانویس ۱؛ ذهبی، ۱۴۰۱-۱۴۰۹، ج ۱۳، ص ۴۰۷، ۴۷۴). در قصیده‌ای که بُحْتَری* در مدح وی سروده، کنیه‌اش را ابویوسف گفته‌است (ج ۲، ص ۱۴۷-۱۴۹؛ نیز ابن خلکان، همانجا).

به روایت ابوعلی سلّامی که ابن اثیر (ج ۷، ص ۳۶۷-۳۶۸)

سپس، راهی سمرقند شد و شهر را محاصره نمود. به سبب طولانی شدن مدت محاصره و شدت یافتن نبرد، گروهی از سرداران رافع، همچون عَجِيف بن عَبَسَه و اَحْوَص بن مهاجر، از وی جدا شدند و به سپاه عباسی پیوستند. با سقوط سمرقند در ۱۹۳، رافع به ارگ داخلی شهر پناه برد و از ترکان هم‌پیمانانش در ماوراءالنهر کمک خواست. آنان به یاری‌اش رفتند و برای مدتی موضع وی تقویت شد، اما اندکی بعد، ترکان او را رها کردند و بازگشتند (طبری، ج ۸، ص ۳۴۰-۳۴۱، ۳۷۳؛ قس یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۶؛ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۰۹؛ هرثمه در سال ۱۹۲ وارد خراسان شد و محاصره سمرقند را آغاز کرد).

در ادامه محاصره، هرثمه دستور داد طاهر بن حسین ذوالیمینین به وی بپیوندد (طبری، ج ۸، ص ۳۷۵؛ گردیزی، ص ۲۹۲). چهار فرزند اسد بن سامان خدات (که سلسله سامانیان به او منسوب است) نیز به فرمان مأمون به هرثمه پیوستند و او را در سرکوب رافع یاری رساندند (نرشخی، ص ۱۰۴-۱۰۵).

مورخان درباره سرانجام کار رافع روایاتی متفاوت نقل کرده‌اند. بنا به روایتی، او به همراه جمعی از یارانش در ۱۹۵ به دست هرثمه کشته شد (گردیزی، ص ۲۹۳؛ ابن اثیر، همانجا). به روایتی دیگر، سپاهیان بر وی شوریدند و او را کشتند (حاجی خلیفه، ص ۲۵۳). نیز گفته شده‌است فرزندان اسد بن سامان، رافع را واداشتند تا با هرثمه صلح کند و در میان آنها و خاندان رافع پیوند خویشاوندی برقرار شد (نرشخی، ص ۱۰۵). باین همه، به نوشته بیشتر مورخان، رافع هنگام محاصره سمرقند از خوش رفتاری و وفاداری مأمون مطلع شد و از وی تقاضای امان کرد. مأمون قبول کرد و در پی آن، رافع و یارانش در محرم ۱۹۴ تسلیم شدند و مأمون، رافع را احترام کرد (برای نمونه بیهقی، همانجا؛ جهشیاری، ص ۲۷۹؛ العیون والحداثق، ج ۳، ص ۳۲۲؛ مسعودی، ج ۴، ص ۲۳۱). در صورت صحت این قول، امان خواستن رافع از مأمون پس از درگذشت هارون (در ایام محاصره سمرقند) صورت گرفته‌است، زیرا وی پیشتر مصالحه با هارون را رد کرده بود، که احتمالاً به سبب نگرانی از بدعهدی و شدت عمل او بوده‌است. چنان‌که گفته‌اند، یکی از برادران رافع به نام بشیر یا مروان در حین جنگ (ظاهراً فتح بخارا) اسیر سپاه عباسی شد و او را به طوس نزد هارون، که در حال احتضار بود، فرستادند و هارون دستور داد وی را نگه‌دارند (طبری، ج ۸، ص ۳۴۲؛ جهشیاری، ص ۲۷۳-۲۷۵؛ تَنُوخِی، ج ۳، ص ۳۵۹-۳۶۱؛ قس ابن اعثم کوفی، ج ۸، ص ۳۹۹).

بعضی از اخلاف رافع بن لیث بعداً به حکومت رسیدند. چنان‌که درهم بن نصر /نضر بن رافع بن لیث در دوره صفاریان (۲۴۷-۳۹۳) مدتی حاکم سیستان بود و ابوهاشم محمد بن

mediately following the name of the Companion in an *isnād* strand. Reports, furthermore, in which Companions are alleged to have said: "We used to do (or say) such and such a thing in the time of the Prophet", were considered *maukūf* as to the actual wording but *marfū'* as to the underlying meaning, since they implied Muḥammad's tacit approval, in Arabic *takrīr* (plural *takrīrāt*). Moreover, although Muḥammad's name is not mentioned, additional statements in a *matn* such as: "... while the Qur'ān was still being revealed", or a Companion's assertion that a certain Qur'ān verse pertained to one particular situation to which he bore witness, were likewise considered to be *marfū'*-supported, but only by implication.

Bibliography: For the usages of the derivatives of *r-f'* and accompanying casuistry, including juridical authority, see Ibn al-Ṣalāh, *al-Muḥaddīma [fi 'ulum al-ḥadīth]*, ed. 'A'isha 'Abd al-Rahmān Bint al-Shāṭi', Cairo 1974, 122-30; Nawawī, *Takrīb*, tr. W. Marçais in *JA*, 9^e série, xvi (1900), 506-13; Suyūṭi, *Tadrīb al-rāwī*, ed. 'A. 'Abd al-Laṭīf, 183-93; al-Khaṭīb al-Baghdādī, *al-Kifāya fi 'ilm al-riwāya*, Ḥaydarābād 1357, 415-24; Ṣubḥī al-Ṣāliḥ, *Ulūm al-ḥadīth wa-muṣṭalahuhu*, Damascus 1959, 226 ff.; for the role of the *raf'* phenomenon in the proliferation and fabrication of traditions, as well as a list of *raffa'un*, see G.H.A. Juynboll, *Muslim tradition. Studies in chronology, provenance and authorship of early ḥadīth*, Cambridge 1983, index s.v. *raf'* and *raffa'*; idem, *Some notes on Islam's first fuqahā' distilled from early ḥadīth literature*, in *Arabica*, xxxix (1992), 287-314. (G.H.A. JUYNBOLL)

RAFĀ' [see **TALĀK**].

RAFAḤ, conventional modern rendering Rafah, originally a town 5 km/3 miles inland from the eastern Mediterranean (lat. 31° 18' N., long. 34° 15' E.), on the borders of Egypt and Palestine and now administratively divided between Egypt and the Israeli-occupied Gaza Strip as two separate towns.

The name is ancient, and appears in Egyptian records of ca. 1300 BC as RPH. In Byzantine times it was part of Palestina Prima and a prosperous place, depicted on the famous Madaba map. At the time of the Arab invasions, it seems to have surrendered to 'Amr b. al-ʿĀṣ on condition of paying the poll-tax and the *ushr* [q.v.] in return for security of life and property; subsequently, it was included in the *djund* [q.v.] of Filāstīn. The Arabic geographers often mention it as a stage on the route between Damascus and Egypt and as being in the zone of *djīfār*, sand dunes difficult to traverse. However, water was easily available through digging, and in the 18th century Asad al-Luḳaymī (d. 1765), en route for Jerusalem, compared the water from Rafah's well to that of the Nile in its sweetness. The geographer al-Muhallabī (d. 376/986), cited by al-Kalkashandī, says that the population of this *madīna* was composed of Lakhm and Djudhām tribesmen; it had a market, a mosque with a *minbar*, *funduqs*, and was administered by a *wālī al-ma'ūna* who had a force of soldiers at his disposal. Modern archaeological surveys and investigations have disclosed a number of derelict settlements in the neighbourhood, including on the coast, Tall Rafah, which served as the town's landing-place. Yākūt describes Rafah as ruinous in his own time, and for several centuries it is hardly mentioned.

But in the 19th century it regained some of its old importance, being from 1865 a telegraph station on the Damascus-Cairo line. In 1870 the Khedive Ismā'īl visited the place, and two granite columns were erected to define the border there of Egypt and Ot-

toman Syria. Subsequently, however, Rafah became a point of dispute. In 1898 'Abbās Hūlmī [q.v.] visited it after threats of an Ottoman annexation of the Sinai peninsula, discouraged at this time by British diplomatic intervention; but in April 1906 the Ottomans occupied Rafah, removed the two columns and uprooted the telegraph poles. Negotiations followed, and the borders were defined in October 1906, with the telegraphic service restored and telephone and camel postal services introduced. During the First World War, British forces under Sir Archibald Murray occupied Rafah in June 1917, establishing a military camp; a double-track, standard-gauge railway from al-Qanṭara to Rafah, thence to Beer-sheba, was built. The town later grew by the settlement of Bedouins there and, after 1948, of Palestinian refugees; and in 1956 and 1967 it was occupied by Israeli forces. Following the Camp David Accords and the peace treaty between Israel and Egypt of 1978, Palestinian Rafah was again separated from its Egyptian counterpart.

Bibliography: 1. For the classical Arabic sources, see Le Strange, *Palestine under the Moslems*, 517, and Marmardji, *Textes géographiques arabes sur la Palestine*, 80, also Ibn Faḍl Allāh al-ʿUmarī, *Masālik al-abṣār*, ed. Ayman Fu'ād Sayyid, Cairo 1985, 95; Kalkashandī, *Ṣubḥ*, iii, 232, iv, 75-7, 89; Muḍjir al-Dīn al-ʿUlaymī, *al-Uns al-djālīl*, 'Ammān 1973, ii, 67.

2. Studies. Nā'ūm Shuḳayr Bey, *The history of Sinai...* (in Arabic), Cairo 1916, 19, 122, 175-9, 252-3, 588-616; H.C. Luke and E. Keith-Roach, *The handbook of Palestine and Trans-Jordan*, London 1930, 286-7; Naval Intelligence Division, Admiralty Handbooks, *Palestine and Jordan*, London 1943, index; U. Heyd, *Ottoman documents on Palestine 1552-1615*, Oxford 1960, 125-7; Muḥammad Ramzi, *al-Kāmus al-djughrāfi li 'l-bilād al-miṣriyya*, Cairo 1963, ii/4; art. *Rafa*, in *Encyclopaedia Judaica*, xiii, 1510; arts. on history and education and on the town of Rafah itself, in *al-Mawsū'a al-Filistīniyya*, Beirut 1990. (M.A. BAKHIT)

RĀFI' b. HARTHAMA, a soldier of fortune who disputed control of Khurāsān with other adventurers and with the Ṣaffarid Amīr 'Amr b. al-Layth [q.v.] in the later 3rd/9th century, d. 283/896.

Rāfi' had been in the service of the Tāhirids [q.v.], and after the death in 268/882 at Nishāpūr of the previous contender for power in Khurāsān, Aḥmad al-Khudjīstānī, he set himself up as *de facto* ruler of Khurāsān, subsequently securing legitimisation from the 'Abbāsīd caliphs when al-Muwaffaq [q.v.] broke with the Ṣaffarids. By 283/896, however, 'Amr managed to defeat Rāfi' and to drive him out of Khurāsān to Kh'ārazm, where he was killed.

Bibliography: R. Vasmer, *Über die Münzen der Ṣaffariden und ihrer Gegner in Fārs und Hurāsān*, in *Num. Zeitschr.*, N.F., xxiii (1930), 138 ff.; C.E. Bosworth, in *Camb. hist. of Iran*, iv, 118-20; idem, *The Ṣaffarids of Sistan and the Maliks of Nimrūz*, Costa Mesa, Calif. 1993. (C.E. BOSWORTH)

RĀFI' b. AL-LAYTH b. NAṢR b. SAYYĀR, apparently the grandson of the last Umayyad governor of Khurāsān Naṣr b. Sayyār [q.v.] and rebel against the 'Abbāsīd caliphate in the opening years of the 9th century A.D.

In 190/806 Rāfi' led a rising in Samarkand which turned into a general rebellion throughout Transoxania against the harsh rule and financial exploitation of the caliphal governor of Khurāsān, 'Alī b. 'Isā b. Māhān [see **IBN MĀHĀN**]. As well as receiving support from the local Iranian population, Rāfi' secured help